

صلیب مقدس ، مظهر کامل محبت خدا

یکی از نشانه های صلیب در عهد قدیم ، آن مار برنزی بود که موسی در بیابان بر بالای تیری قرار داد و هر مار گزیده ای که به آن نگاه میکرد شفا می یافت . (سفر اعداد باب ۲۱ آیه ۸ و ۹) . عیسی نیز بر صلیب بالا برده شد تا هر کس به او ایمان بیاورد از مرگ نجات یافته و صاحب حیات جاودان گردد. به همین دلیل ، از قرون اولیه کشیدن علامت صلیب نشانه مسیحی بودن گردید ، یعنی نشانه آن کسانی که به عیسی مسیح پسر خدا ایمان دارند. اما پولس رسول ، درباره راز صلیب می فرماید : "پیام صلیب برای آنانی که در راه هلاکت هستند ، پوچ و بی معنی است ولی برای ما که در راه نجات هستیم ، قدرت خدا است" (رساله اول به قرنتیان باب ۱ آیه ۱۸) .

شاید این سؤال به ذهن ما خطور کند که منظور پولس از اینکه پیام صلیب قدرت خداست ، چیست؟

ما میدانیم پولس آن کسی است که پس از ملاقاتش با مسیح در راه دمشق مجذوب و فریفته او گردید ، از آن زمان به بعد تنها محرک زندگی اش این بود : شهادت دادن به عیسی که بر روی صلیب مرد و رستخیز نمود. بنابراین منظور او از ... قدرت خدا ... همان قدرت محبت است که انسان را دگرگون ساخته و او را شاگرد وفادار مسیح می گرداند. روی صلیب مقدس که بر آن نجات دهنده عالم میخکوب شد ، کمال محبت خدا برای کل بشریت نمایان گشت .

دوستان گرامی ، هر سال روز ۱۴ سپتامبر برابر با ۲۳ شهریور کلیسای مقدس عید با شکوه صلیب را جشن می گیرد. هدف از برگزاری مراسم این عید مقدس آشنا شدن با معنی عمیق صلیب و پیام نجات بخش آن می باشد. همچنین ما مسیحیان هر سال روز جمعه مقدس ، یعنی روزیکه خداوند ما عیسی مسیح بر صلیب کشیده شد ، مراسم تجلیل و ستایش از صلیب مقدس بجا می آوریم . طبق سنت و فرهنگ رومیان باستان صلیب وسیله ای بود جهت اعدام اشخاص جنایتکار و خرابکار ، به همین دلیل مظهري از نفرت و لعنت بشمار می رفت و کسانی که بر آن اعدام میشدند منفور جامعه بودند. لیکن برای ما مسیحیان از روزیکه عیسی مسیح جان خود را برای نجات بشریت بر آن فدا کرد ، این ابزار مرگ و شکنجه به نمادی از امید و صلح و برکت مبدل شد. انگیزه مرگ مسیح بر روی صلیب باعث شد تا بدان مفهومی جدید را ببخشد . طبق انجیل مقدس ، تنها محبت بود که باعث شد تا او مرگ بر روی صلیب را بپذیرد ، ایشان از این راه خواسته پدر آسمانی خود را به انجام رسانید ، چنانکه در انجیل یوحنا آمده است : "زیرا خدا جهانیان را آنقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان بیاورد هلاک نگردهد ، بلکه صاحب حیات جاودانی شود" (انجیل یوحنا باب ۳ آیه ۱۶) . و "محبتی از این بزرگتر نیست که کسی جان خود را فدای دوستان خود کند" (انجیل یوحنا باب ۱۵ آیه ۱۳) .

بالا بردن عیسی مسیح روی صلیب مهمترین رویداد تاریخ است که راز « خدای محبت » مکشوف ساخت.

دوستان عزیز: ما مسیحیان باید خدا را برای فیض بزرگی که توسط مرگ پسر محبوبش بر روی صلیب به ما عطا نمود شکر و سپاس گوئیم. انجیل مقدس به ما یادآوری میکند که آثار صلیب بر بدن جلال یافته مسیح پس از مرگ و رستاخیز او باقیمانده و محو نشده است. "در غروب روز یکشنبه وقتی شاگردان از ترس یهودیان در پشت درهای بسته دور هم جمع شده بودند، عیسی آمده در میان آنان ایستاد و گفت: سلام بر شما باد و بعد دستها و پهلوی خود را به آنان نشان داد. وقتی شاگردان خداوند را دیدند، بسیار شاد شدند" (انجیل یوحنا باب ۲۰-۱۹). ۲۰ آیه

ظاهر شدن مسیح زنده با داشتن آثار زخمهای صلیب بر بدن مقدسش، این حقیقت را می رساند که رستاخیز باشکوه او ثمره محبت اوست که بر صلیب نمایان گشت. پیوندی که مرگ عیسی بر روی صلیب با رستاخیز وصل میکند پیوند محبت است. پیام صلیب مژده پیروزی محبت بر گناه و زندگی بر مرگ اعلام میکند، راه صلیب به قبر و مرگ منتهی نمی شود بلکه ما را به رستاخیز و زندگی نوین و پایان ناپذیر با خدا می رساند. به کلام عیسی گوش دهیم: "اگر کسی می خواهد پیرو من باشد باید دست از جان خود بشوید و صلیب خود را برداشته به دنبال من بیاید. زیرا هر که بخواهد جان خود را حفظ کند آنرا از دست میدهد، اما هر که بخاطر من جان خود را فدا کند آنرا نگاه خواهد داشت" (انجیل متی باب ۱۶ آیه ۲۴-۲۵).

طبق آیات فوق، شرط هلاک نشدن و به ملکوت خدا رسیدن برداشتن صلیب می باشد. صلیبی که سرور و نجات دهنده ما عیسی مسیح درباره آن سخن می گوید، صلیب توبه روزانه و رفتن دنبال او تا آخرین لحظه زندگی ما می باشد. برداشتن صلیب به معنی تلاش کردن تا اینکه محبت و خدمت به دیگران تنها انگیزه زندگیمان باشد، چون فقط کارهایی که از روی محبت انجام داده

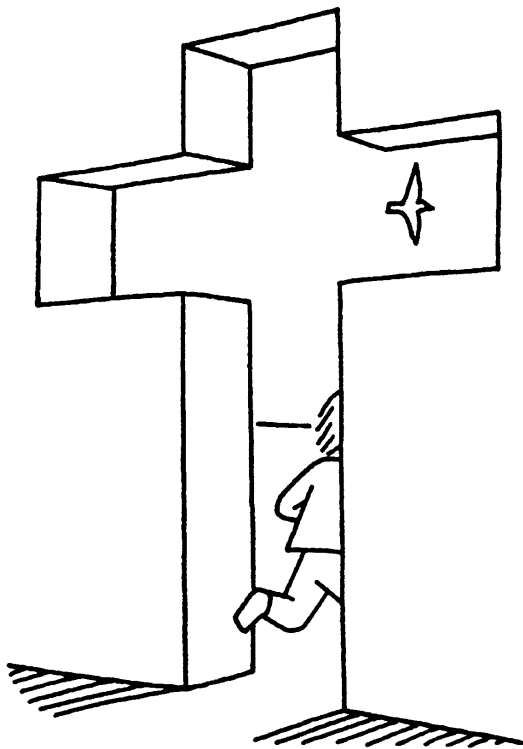
می شود ماندنی و ثمر بخش است. صلیبی که بر دیوار خانه ما یا بر گردن ما آویخته است باید ما را از پیام اصلی آن آگاه سازد، یعنی پیام فداکاری و از خود گذشتگی و نه ابزار زینتی و خود نمائی باشد. از مریم مقدس مادر ما یاد بگیریم تا همانند او عیسی مسیح را تا پای صلیب دنبال کنیم، در رنج و مرگ او شریک باشیم به امید آنروزیکه در جلال او نیز سهیم باشیم.

ای روح القدس، روح حکمت و شجاعت، ما را کمک کن تا صلیب خود را با شادی و آرامش برداشته و شاهدان شایسته خداوند ما عیسی مسیح باشیم. آمین

خدمتگزار شما

رمزی گرمو

اسقف اعظم خلیفه گری آشوری کلدانی کاتولیک تهران



راز شاد زیستن

روزی دختر جوانی در چمنزاری قدم می‌زد و پروانه‌ای را لابه‌لای بوته خاری گرفتار دید. او با دقت زیاد پروانه را رها کرد و پروانه پرواز کرد و سپس بازگشت و تبدیل به یک پری زیبا شد و به دختر گفت: به خاطر مهربانیت هر آرزویی که داشته باشی برآورده خواهد کرد. دخترک لحظاتی فکر کرد و گفت: من می‌خواهم شاد باشم. پری سرش را جلو آورد و در گوش دختر چیزی گفت و بعد ناپدید شد.

موقعی که دختر بزرگ شد، در آن سرزمین کسی شادتر از او وجود نداشت. هرگاه کسی از او درباره راز شادی‌اش سؤال می‌پرسید لبخند می‌زد و می‌گفت: من فقط به حرف پری خوب و مهربان گوش کردم.

موقعی که پیر شد، همسایه‌ها می‌ترسیدند او بمیرد و با مرگش رازشگفت‌انگیز شادی نیز با او دفن شود. آنها به او التماس می‌کردند: تو را به خدا به ما بگو پری به تو چه گفت؟

به نظر شما پری به دختر چی چیز گفته بود؟

پیرزن دوست داشتنی، فقط لبخند زد و گفت: او به من گفت اصلاً مهم نیست آدمها که باشند و چقدر سعادت‌مند به نظر برسند، آنها هر که باشند به من نیاز دارند!

واقعیت وجود انسان چیزی فراتر از تصورات ذهن بشریست. زمانی که خداوند انسان را خلق می‌کرد، به فکر تفریح و یا سرگرمی خود نبود. بلکه انسان را برای هدف بسیار بالایی خلق کرد. ما با کم شمردن خود علاوه بر اینکه خود را در غم و غصه فرو می‌بریم، بلکه حتی به خداوندی که انسان را آفرید و او را بالاترین مخلوق خود نامگذاری کرد بی‌احترامی می‌کنیم. فقط کافیست تا ما هم به حرف پری گوش کنیم:

مهم نیست که چه کسی هستی، کجا هستی، ثروت داری، از نظر دیگران مهمی، مهم نیست اطرافیان شما چه کسانی باشند، دکتر، مهندس، فقیر و یا غنی فقط یک چیز مهم است:

دیگران هر که باشند به من نیاز دارند.

فقط اینگونه با ایمان داشتن به اینکه خداوند ما را برای هدفی معین و بزرگ آفریده شاید بتوانیم قدر نعمت بزرگ الهی (زندگی) را بدانیم. و این تنها راه رسیدن به آن هدف بزرگ است.

- نه پدر، گردنبندم رو نه، اما می تونم اسب کوچولو و صورتیم رو بهت بدم، اون موهاش خیلی نرمه و می تونی تو باغ باهاش گردش کنی، قبوله؟

- نه عزیزم، باشه، اشکالی نداره!

و دوباره گونه هاش رو بوسید و گفت: "خدا حفظت کنه دختر کوچولوی من، خوابهای خوب ببینی."

چند روز بعد، وقتی پدر جینی اومد تا براش داستان بخونه، دید که جینی روی تخت نشسته و لباس داره می لرزه.

جینی گفت: "پدر، بیا اینجا." دستش رو به سمت پدرش برد، وقتی مشتش رو باز کرد گردنبندش اونجا بود و اون رو تو دست پدرش قل داد.

پدر با یک دستش اون گردنبند بدلی رو گرفته بود و با دست دیگه اش، از جیبش یه جعبه ی مخمل آبی بسیار زیبا رو درآورد. داخل جعبه، یک گردن بند زیبا و اصل مروارید بود. پدرش در تمام این مدت اونو نگه داشته بود.

او منتظر بود تا هر وقت جینی از اون گردنبند بدلی صرف نظر کرد، اونوقت این گردنبند اصل و زیبا رو بهش هدیه بده!

خب! این مسأله دقیقاً همون کاریه که خدا در مورد ما انجام می ده. او منتظر می مونه تا ما از چیزهای بی ارزش که تو زندگی بهشون چسبیدیم دست برداریم، تا اونوقت گنج واقعی اش رو به ما هدیه بده.

به نظرت خدا مهربون نیست!؟

این مسأله باعث شد تا درباره چیزهایی که بهشون چسبیده بودم بیشتر فکر کنم.

باعث شد، یاد چیزهایی بیفتم که به ظاهر از دست داده بودم اما خدای بزرگ، به جای اونها، هزار چیز بهتر رو به من داد.

یاد مسائلی افتادم که یه زمانی محکم بهشون چسبیده بودم و حاضر نبودم رهاشون کنم، اما وقتی اونها رو خواسته یا ناخواسته رها کردم خداوند چیزی خیلی بهتر رو بهم داد که دنیام رو تغییر داد.

یادمان باشه! اگر نخست از کمتر دست نکشیم، بیش تر و بزرگ تر نمی تواند داخل شود.



جینی دختر کوچولوی زیبا و باهوش پنج ساله ای بود که یک روز که همراه مادرش برای خرید به مغازه رفته بود، چشمش به یک گردنبند مروارید بدلی افتاد که قیمتش ۲/۵ دلار بود، چقدر دلش اون گردنبند رو می خواست. پس پیش مادرش رفت و از مادرش خواهش کرد که اون گردنبند رو براش بخره.

مادرش گفت: خب! این گردنبند قشنگیه، اما قیمتش زیاده، اما بهت میگم که چکار می شه کرد! من این گردنبند رو برات می خرم اما شرط داره: "وقتی رسیدیم خونه، لیست یک سری از کارها که می تونی انجامشون بدی رو بهت می دم و با انجام اون کارها می تونی پول گردنبندت رو بپردازی و البته مادر بزرگت هم برای تولدت بهت چند دلار هدیه می ده و این می تونه کمکت کنه."

جینی قبول کرد. او هر روز با جدیت کارهایی که بهش محول شده بود رو انجام می داد و مطمئن بود که مادر بزرگش هم برای تولدش بهش پول هدیه می ده. بزودی جینی همه کارها رو انجام داد و تونست بهای گردنبندش رو بپردازه.

وای که چقدر اون گردن بند رو دوست داشت. همه جا اونو به گردنش می انداخت؛ کودکستان، رختخواب، وقتی با مادرش برای کاری بیرون می رفت، تنها جایی که اون رو از گردنش باز می کرد تو حمام بود، چون مادرش گفته بود ممکنه رنگش خراب بشه!

جینی پدر خیلی دوست داشتنی داشت. هر شب که جینی به رختخواب می رفت، پدرش کنار تختش روی صندلی مخصوصش می نشست و داستان دلخواه جینی رو براش می خونده. یک شب بعد از اینکه داستان تموم شد، پدر جینی گفت:

- جینی! تو منو دوست داری؟

- اوه، البته پدر! تو می دونی که عاشقتم.

- پس اون گردنبند مرواریدت رو به من بده!

- نه پدر، اون رو نه! اما می تونم رزی عروسک مورد علاقمو که سال پیش برای تولدم بهم هدیه دادی بهت بدم، اون عروسک قشنگیه، می تونی تو مهمونی های چای دعوتش کنی، قبوله؟

- نه عزیزم، اشکالی نداره.

پدر گونه هاش رو بوسید و نوازش کرد و گفت: "شب بخیر کوچولوی من."

هفته بعد پدرش مجدداً بعد از خوردن داستان، از جینی پرسید:

- جینی! تو منو دوست داری؟

- اوه، البته پدر! تو می دونی که عاشقتم.

- پس اون گردنبند مرواریدت رو به من بده!

کلینیک خدا

به کلینیک خدا رفتم تا چکاپ همیشگی ام را انجام دهم، فهمیدم که بیمارم ...
خدا فشار خونم را گرفت، معلوم شد که مهربانیم پایین آمده.
زمانی که دمای بدنم را سنجید، دماسنج ۴۰ درجه اضطراب نشان داد.
آزمایش ضربان قلب نشان داد که به چندین گذرگاه عشق نیاز دارم، تنهایی سرخرگهایم را مسدود کرده بود ...
و آنها دیگر نمی توانستند به قلب خالی ام خون برسانند.
به بخش ارتوپدی رفتم چون دیگر نمی توانستم با دوستانم باشم و آنها را در آغوش بگیرم.
بر اثر حسادت زمین خورده بودم و چندین شکستگی پیدا کرده بودم ...
فهمیدم که مشکل نزدیک بینی هم دارم، چون نمی توانستم دیدم را از اشتباهات اطرافیانم فراتر ببرم.
زمانی که از مشکل شنوایی ام شکایت کردم معلوم شد که مدتی است که صدای خدا را آنگاه که در طول روز با من سخن می گوید نمی شنوم ...!
خدای مهربان برای همه این مشکلات به من مشاوره رایگان داد و من به شکرانه اش تصمیم گرفتم از این پس تنها از داروهایی که در کلمات راستینش برایم تجویز کرده است استفاده کنم:
هر روز صبح یک لیوان قدردانی بنوشم
قبل از رفتن به محل کار یک قاشق آرامش بخورم.
هر ساعت یک کیسول صبر، یک فنجان برادری و یک لیوان فروتنی بنوشم.
زمانی که به خانه برمیگردم به مقدار کافی عشق بنوشم.
و زمانی که به بستر می روم دو عدد قرص وجدان آسوده مصرف کنم.
امیدوارم خدا نعمتهایش را بر شما سرازیر کند:
رنگین کمانی به ازای هر طوفان،
لبخندی به ازای هر اشک،
دوستی فداکار به ازای هر مشکل،
نغمه ای شیرین به ازای هر آه،
و اجابتی نزدیک برای هر دعا.
جمله نهایی :
عیب کار اینجاست که من " آنچه هستم "
را با " آنچه باید باشم " اشتباه می کنم ،
خیال میکنم آنچه باید باشم هستم،
در حالیکه آنچه هستم نباید باشم.

لبخند را فراموش نکن ...

دختر کوچکی هر روز پیاده به مدرسه می رفت و بر می گشت .
با اینکه آن روز صبح هوا زیاد خوب نبود و آسمان نیز ابری بود ،
دختر بچه طبق معمول همیشه ، پیاده بسوی مدرسه راه افتاد.
بعد از ظهر که شد ، هوا رو به وخامت گذاشت و طوفان و رعد و برق شدیدی در گرفت.
مادر کودک که نگران شده بود مبادا دخترش در راه بازگشت از طوفان بترسد
یا اینکه رعد و برق بلایی بر سر او بیاورد ، تصمیم گرفت که با اتومبیل بدنبال دخترش برود .
با شنیدن صدای رعد و دیدن برقی که آسمان را مانند خنجری درید ،
با عجله سوار ماشینش شده و به طرف مدرسه دخترش حرکت کرد.
اواسط راه ، ناگهان چشمش به دخترش افتاد که مثل همیشه پیاده به طرف منزل در حرکت بود ،
ولی با هر برقی که در آسمان زده میشد ، او می ایستاد ، به آسمان نگاه می کرد و لبخند می زد
و این کار با هر دفعه رعد و برق تکرار می شد.
زمانیکه مادر اتومبیل خود را به کنار دخترک رساند ، شیشه پنجره را پایین کشید و از او پرسید :

" چکار می کنی ؟ چرا همینطور بین راه می ایستی؟"

دخترک پاسخ داد، " من سعی می کنم صورتم قشنگ بنظر بیاید، چون خداوند دارد مرتب از من عکس می گیرد."

در طوفانها لبخند را فراموش نکنید.

- شاید من موجود عادی باشم ، اما وقتی حقیقت را می گویم شکست ناپذیر می شوم
- رضایتمندی در کوشش است نه در رسیدن به هدف ، کوشش کامل پیروزی کامل است
- ایمان راهنمای ما در دریاها و توفانیست ، ایمان کوه ها را جابه جا می کند و از اقیانوس می گذراند
- اگر حق با تو باشد اجازه داری متانت داشته باشی ، اگر حق با تو نباشد اجازه نداری متانت و آرامش خود را از دست بدهی
- شکیبائی و مدارا به این معنا نیست که با هرچه مدارا می کنیم ، آن را حتماً قبول داشته باشیم
- من با تمام وجود از نوشیدن مشروب ، خوردن گوشت و سیگار کشیدن متنفرم ، اما این کارها را در مورد دیگران تحمل می کنم ، همان طور که از تمام آنان انتظار دارم که پرهیز را از موارد بالا تحمل کنند ، حتی اگر از این کار من متنفر باشند
- برای دیدن روح عالم گیر و نافذ حقیقت ، باید قدرت دوست داشتن خبیث ترین موجودات را داشت
- مرگ ، دوست ما است ، مرگ با وفاترین رفیق است و ما را از رنج می رها کند ، از ما در مقابل خودمان حمایت می کند ، همواره موقعیت و امیدهای تازه ای به ما می دهد مانند خواب یک نوآفرین پُر مهر است.

به مریم مقدس

تاریک و چشم دیگر آن می درخشد
و همه بدن را نورانی می کند.
بین جهان دو چشم دارد
حوا ، چشم چپ آن ، نابینا بود.
و مریم چشم راست و نورانی آن
از طریق چشمی که تار شده بود
همه جهان در فرو رفت .
انسانها کور مال ، کور مال
تصور کردند که هر سنگ
که بر آن لغزش خوردند ، یک خدا بود.
و سخن دروغ را حقیقت پنداشتند.
اما هنگامی که جهان
با آن چشم دیگر
و همچنین
از طریق نور الهی که در قلب نهفته بود
منور گشت ، بشریت از نو با یکدیگر آشتی نمود
با این درک آنچه آنها بر آن لغزش خوردند
زندگی آنها را به نابودی می کشاند.

با تعالیم خود منور گردان
کلام گوینده و شنونده را
همچون قرنیه چشم
عطا کن تا گوشها نیز منور گردند.
چه بسا این کلام است که انوار نور را تأمین می کند
* ستایش بر تو باد ای نور
از طریق چشم است
که بدن انسان ، همراه با اعضاء آن
در قسمتهای مختلف درخشان می گردد.
توسط چشم است
که رفتار انسان شایسته
و از نور چشم است
که اعضاء مختلف بدن و حواس انسان رفیع می گردند.
آشکار است که مریم
همان سرزمینی است که سرچشمه نور را دریافت می دارد
از طریق اوست
که نور ، همه جهان با ساکنانش را منور می گرداند
همان انسانهایی که توسط حوا ، سرچشمه شرارتهای ،
در ظلمت فرو رفته بودند.
مریم و حوا در نمادهای خویش
به شباهت جسمی هستند که یک چشم آن

"سرودی از قدیس ابریم"

حضرت ماری

تومای رسول ، مردی که ایمانش را به مسیح رستخیز کرده چنین اعلام نموده بود: ای خداوند و ای خدای من ، به همراه
رسول دیگری از حواریون به نام تدی به سوی شرق آمد تا مژده نجات خداوند را اعلام نمایند. ایشان دو شاگرد دیگر را به نام
های ادای و ماری (که به حسب سنت از میان آن هفتاد نفری بودند که عیسی آنان را به سوی مردم فرستاد: لوقا ۱۰-۱۲) با
خود برداشته و به جانب شرق یعنی سوریه ، بین النهرین ، سرزمین های ما و بعدها (خود حضرت توما) تا هندوستان شتافتند.
تومای رسول به هندوستان رفت و آنجا بشارت داد و کلیسای خداوند را بنا نهاد ، وی در همانجا شهید شد. اما تدی ، ادای و
ماری کلیسای ناحیه ما را بسط دادند. سپس حضرت ماری در محلی به نام کوخه کلیسایی بنیان نهاد که بعدها مرکز کلیسای
بزرگ گردید.
در ضمن شایان اشاره و توجه است که نماز قربانی مقدس (رازا) که در حال حاضر در کلیسای ما قرائت می شود ، انافورای آن
(قسمت اصلی نماز) به نام این دو شاگرد یعنی ادای و ماری می باشد.

اخبار و تقویم کلیسای

- ۵ سپتامبر = ۱۴ شهریور ماه ۱۳۹۳ یادبود مار شمعون بارصبا

- یکشنبه ۱۶ شهریور ۹۳ = ۷ سپتامبر ۲۰۱۴، یکشنبه اول ایلیا

رساله: دوم تسالونیکیان فصل ۱ آیه ۱ الی ۱۰

انجیل: لوقا فصل ۱۸ آیه ۳۵ الی فصل ۱۹ آیه ۱۰

- ۸ سپتامبر = ۱۷ شهریور ماه ۱۳۹۳، "عید تولد حضرت مریم"، مراسم این عید در روز

جمعه ۱۲ سپتامبر = ۲۱ شهریور در کلیسای حضرت یوسف ساعت ۱۰ صبح برگزار می گردد.

- یکشنبه ۲۳ شهریور ۹۳ = ۱۴ سپتامبر ۲۰۱۴، یکشنبه اول صلیب و عید صلیب

رساله: فیلیپیان فصل ۱ آیه ۲۷ الی فصل ۲ آیه ۱۱

انجیل: متی فصل ۴ آیه ۱۲ الی فصل ۵ آیه ۱۶

- یکشنبه ۳۰ شهریور ۹۳ = ۲۱ سپتامبر ۲۰۱۴، یکشنبه دوم ایلیا

رساله: دوم تسالونیکیان فصل ۲ آیه ۱۵ الی فصل ۳ آیه ۱۸

انجیل: متی فصل ۱۳ آیه ۱ الی ۲۷

- یکشنبه ۶ مهر ۹۳ = ۲۸ سپتامبر ۲۰۱۴، یکشنبه سوم ایلیا

رساله: فیلیپیان فصل ۱ آیه ۱۲ الی ۲۵

انجیل: متی فصل ۱۳ آیه ۲۴ الی ۴۳

"خدا در هر لحظه ای حاضر بود ، در هر دانه خردل ،

در قطعات ابری که یک لحظه هستند و لحظه دیگر می روند ،

خدا همان جا بود و اما مردم اعتقاد داشتند باید همچنان بگردند چون پذیرفتن اینکه

زندگی فقط یک ایمان است بسیار ساده به نظر می رسيد"